

علامه محمد تقی جعفری (رحمه الله) ، مبلّغ اندیشمند (۲)

عبد الکریم پاک‌نیا تبریزی

اشاره: در شماره ۱۷۱ از ماهنامه مبلّغان موضوع «علامه محمد تقی جعفری (رحمه الله) الگوی عالمان» ارائه گردید و در آن پس از نگاهی اجمالی به دوران کودکی مرحوم علامه، مباحثی همچون: «اجازه اجتهاد»، «رجعت به وطن»، «ارتباط با چهره های دانشگاهی» و غیره درج گردید؛ اکنون ادامه این مقاله تقدیم می شود:

احترام به اندیشه های مخالف

«دکتر عبدالله نصری» استاد فلسفه و از شاگردان علامه جعفری می گوید: «ایشان با شخصیت‌های مختلف در دنیا ارتباط داشت و به کسانی که موافق اندیشه اش نبودند، نگاه تحقیرآمیز نداشت و بحث و گفتگو با افراد دانشمند برایش آموزنده بود. وی با «راسل» فیلسوف انگلیسی مواجهه فکری داشت، و وقتی دست به قلم می برد و به نقد اندیشه های راسل می پرداخت؛ ولی اول ۲۰ ویژگی در رابطه با راسل بر می شمارد که بسیار نگاه مثبتی داشت.» [۱]

خاری در چشم ساواک

زمانی که استاد جعفری برای اقشار گوناگون مردم در دانشگاه ها و مساجد و ... به سخنرانی می پرداخت، ساواک برای کنترل این جلسات، مأمورانی را می فرستاد تا از آن گزارش تهیه کنند. هم اکنون بیش از ۱۸۰ سند گزارشهای ساواک درباره علامه جعفری در دست است که در کتاب «چراغ فروزان» منتشر شده است. ساواک در سال ۱۳۴۴ ش ایشان را احضار و تأکید کرد که در درسهای خودتان دو موضوع را رعایت کنید: ۱. نسبت به شاه مطلبی نگوئید؛ ۲. نسبت به اسرائیل حمله و اعتراض نکنید. در بهمن ۱۳۴۶ ش، استاد برای بار دوم به ساواک احضار شد. در آبان ماه سال ۱۳۵۱ ساواک تهران به مدیر کل اداره پنجم دستور داد که مکالمات تلفنی محمد تقی جعفری را کنترل و شنود کند.

ساواک یک بار نیز در ساعات ۲ نیمه شب به منزل استاد جعفری حمله کرد و مأموران تا ساعتی کتابخانه ایشان را بازرسی کردند؛ اما چیزی نیافتند و دست خالی برگشتند. [۲]

همراه انقلاب اسلامی

علامه جعفری که از ارادتمندان امام (قدس سره) و انقلاب اسلامی بود، به طور غیر مستقیم این حرکت عظیم را تأیید می کرد و نتایج فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی او، آگاهی بخشی به جامعه بود. استاد جعفری با شرکت فقها در امور سیاسی و اجتماعی و افکار امام خمینی (قدس سره) همدل و همراه بود، گرچه پس از پیروزی انقلاب

مسئولیت اجرایی نپذیرفت، و وظیفه و مسئولیت خود را منحصر به فعالیت علمی و فرهنگی می‌دانست و در این دوران، بر حجم فعالیت‌های علمی خود افزود. به این جهت مورد بغض دشمنان قرار گرفت.

حضور در جبهه های نبرد

استاد جعفری در دوره جنگ تحمیلی به هر شهری که برای سخنرانی می رفت، اولین کاری که می کرد، رفتن به مزار شهدا و خواندن فاتحه برای آنان بود. علامه جعفری هم خود در آغاز جنگ، نیز به مدت یک هفته به جبهه رفت و هم فرزندش را به جبهه فرستاد و به همسرش گفت: خانم عزیز! ناراحت نباش! پسر ما مثل جوانهای دیگر است. خون او از جوانهای دیگر رنگین تر نیست. اگر سالم برگشت، خدا لطف کرده است و اگر هم کشته شد، در راه دین و کشور کشته شده است. [۳] استاد علامه جعفری در دوران جنگ تحمیلی اغلب سخنرانیهایش را با دعای ذیل و مانند آن پایان می داد: «خدایا! دعای رزمندگان را در حق ما مستجاب کن! و پیام شهدا را با گوش ما آشنا کن! خدایا! ما را قادران حرکتی که جوانان ما در جبهه ها برای مملکت کردند، قرار بده!»

استاد جعفری در سال ۱۳۶۱ ش روال منظم و معمول تحقیق، تدریس و تألیف را بر هم زد و در شهر جنگ زده دزفول حضور یافت. حضور استاد در زمانی بود که دزفول مرتب موشک باران می شد. استاد جعفری در جمع رزمندگان اسلام حاضر شد و برای آنان سخنرانی کرد و فرماندهان جنگ و بسیجیان و پاسداران اسلام و ایران را تحت تأثیر شدید قرار داد. استاد در خانه مرحوم آیت الله سید ابوالفضل نبوی (رحمه الله) اقامت کرده بود. در همین زمان، موشکهای دشمن چند بار شبانه به نزدیکی آن منزل اصابت کرد. به این جهت، فرماندهان به ناچار از استاد درخواست خاضعانه کردند که در سنگری اسلام را یاری کند که سنگربانی آن را حتی هزاران هزار تن از عاشق ترین رزمندگان اسلام نمی توانستند به عهده بگیرند. استاد پذیرفت و به سنگر تحقیق، تألیف و تدریس بازگشت. [۴]

دفاع از امام (قدس سره) و انقلاب

در دوران جنگ تحمیلی و در آن هنگام که برخی از جریانهای ملی گرا علیه دفاع مقدس زبان به انتقاد گشوده و جزوه و اعلامیه منتشر می کردند، روزی استاد وضع یکی از افراد سرشناس این گروه را جويا شدند. به ایشان عرض شد که فلانی کتابی نوشته و در آن مواردی را به عنوان اختلاف نظر خویش با امام (قدس سره) مطرح کرده است. استاد با تعجب پرسید: مگر این آقا خود را قابل مقایسه با حضرت امام می داند که یکی او باشد و یکی امام؟ و سپس فرمود: چند روز پیش فلانی (یکی از سردمداران همین گروه) به خاطر سوابق دوستی و آشنایی نزد من آمده بود و علیه دفاع مقدس حرفهای بی پایه و اساسی می زد و شاید انتظار داشت که با ایشان هم نوایی کنم. به او گفتم: یک روز بنده برای ملاقات حضرت امام به جماران رفته بودم. انبوهی از جمعیت در انتظار دیدار ایستاده بودند. وقتی جمعیت متوجه حضور من شدند، شعار دادند که: درود بر خمینی، سلام بر جعفری. من به فکر فرو رفتم که این شعار برای چیست؟ اگر چه من سالها در میان این مردم بودم و همیشه از محبت آنها برخوردار؛ ولی

شعار سلام بر جعفری برایم غیر منتظره بود. وقتی خوب دقت کردم، معما برایم حل شد. دیدم که مردم عاشق امام هستند و او نجات دهنده خود و رهبری الهی می داند و چون می بینند من نیز برای ابراز ارادت نزد امام و پیشوای آنها می روم، رضایت و خشنودی خویش را از این پیوند با چنین شعاری اعلام می کنند و من این رضایت را رضایت خدا می دانم. در ادامه به او گفتم: فلانی! من که در مسائل سیاسی ورود چندانی ندارم، به آسانی این نکته را درک کردم، از شما تعجب می کنم که نزدیک به چهل سال از عمر خود را در مسائل سیاسی گذرانده اید؛ ولی از درک این نکته بدیهی عاجز هستید. [۵]

کفّاشی به خاطر امرار معاش

علامه جعفری در خاطرات خود آورده است: در آن موقع که در نجف بودیم، ماهیانه سه دینار از آیت الله سید ابو الحسن اصفهانی (رحمه الله) دریافت می کردیم و این سه دینار، علی رغم قناعتی که داشتیم، در ۷ - ۸ روز اول تمام می شد و اکثر طلبه ها، حتی آنهایی که در رده اجتهاد بودند، مجبور می شدند به کارهایی مثل بنایی و کشاورزی بپردازند تا هزینه زندگی خود را تأمین کنند. من هم چون در نوجوانی در تبریز کار کفّاشی انجام داده بودم، در نجف نیز چرخ خیاطی کوچکی را تهیه کرده، از مغازه ها سفارش می گرفتم و روزانه ۲ یا ۳ ساعت کفّاشی می کردم. [۶] و [۷]

پناهگاه بی نوایان

امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «اَعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمْلُوا النَّعْمَ فَتَتَحَوَّلَ إِلَى غَيْرِكُمْ» [۸] بدانید نیازمندیهای مردم که [به شما مراجعه می کنند] از نعمتهای الهی است پس نعمتها را افسرده نسازید [یعنی مبادا با رنجاندن مردم نیازمند، کفران نعمت کنید] که این وظیفه خدمت رسانی به دیگران محوّل خواهد شد».

در خانه استاد محمدتقی جعفری برای همه باز بود. از کاسب محله که برای پرسیدن مسئله شرعی آمده بود تا زن و شوهری که در پی اختلافات خانوادگی خویش، برای چاره جویی نزد استاد آمده بودند و پیرمردی که از بی مهری فرزندش گله داشت و تقاضا می کرد که علامه فرزندش را نصیحت کند. علامه همه را با آغوش باز می پذیرفت و می گفت: «این بندگان خدا وقتی می بینند که ما لباس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به تن داریم، برای گره گشایی به ما مراجعه می کنند ... علم و حکمت نیز از جانب همان خدایی است که اینان را به خانه ما می فرستد.» [۹]

روحانی بی ریا

ایشان دربارهٔ اولین سفر حج واجب خود، خاطرهٔ آموزنده‌ای را نقل می‌کند که: «در این سفر که با تعدادی از دوستان و فضلا همسفر بودم، در فرودگاه جدّه متوجه شدم که تعدادی از اهالی روستایی از اطراف مراغه به علت نداشتن روحانی کاروان، ناراحت و مضطرب هستند. از همراهان خود پوزش طلبیدم و جهت انجام مناسک حج به جمع روستاییان پیوستم. در این سفر، بیش از دیگر سفرها لذّت بردم؛ چون آنها عنوان خاصی برایم قائل نبودند و مرا به صورت دانشمند و استاد و این چیزها نمی‌شناختند. آنان خیلی ساده و بی‌پیرایه دور من جمع می‌شدند و ضمن طرح مسائل شرعی خود، حمد و سورهٔ خود را نیز می‌خواندند. حتی برای صدا زدن من، عنوان شیخ را به کار می‌بردند و پیوسته دستور می‌دادند: شیخ! چنین کن و چنان کن. برای من بسیار شیرین بود که در میان آنها باشم و بدون تشریفات و بی‌ریا، با آنها دعا بخوانم و برخی از مسائل حج را برای آنها بگویم.» [۱۰]

روضه‌خوانی در روستا

علامه جعفری گفته است: «برای شرکت در محفلی علمی به تبریز رفتم. مجلس در یک مسجد برگزار شده بود. علما، طلاب و دانشجویان فراوانی حضور پیدا کرده بودند. وقتی به سوی منبر می‌رفتم، مردی روستایی سر راهم قرار گرفت و به من گفت: طبق سالهای گذشته در روستایمان یک دهه مجلس روضه‌خوانی داریم؛ ولی برای آن واعظ نیافته‌ایم. می‌توانم از شما برای سخنرانی دعوت کنم؟ به او پاسخ دادم: فرصت این کار را ندارم و به دنبال این سخن، بر فراز منبر قرار گرفتم. در همان اوایل منبر، شروع به تلاوت سوره قدر کردم. آیهٔ اوّل را خواندم؛ ولی هر چه فکر کردم، ادامهٔ سوره به خاطر من نیامد. مجدداً از بسم الله شروع کردم و آیهٔ اوّل را تکرار نمودم؛ ولی هر چه به ذهنم فشار آوردم، نتوانستم سوره را ادامه بدهم. در این هنگام، صدای مرد روستایی را شنیدم که آیهٔ دوم را خواند و من توانستم با یادآوری او سوره را تمام کنم. بعد از خاتمه سخنرانی بلافاصله مرد روستایی را صدا کردم و به او گفتم: حتماً یک دهه در مجلس روضه‌خوانی روستای شما خواهم آمد و پیرو آن، ده روز به طور کامل در روستای آن مرد اقامت گزیدم.» [۱۱]

ساده‌زیستی و تحمّل بی‌مهریها

در سال ۱۳۴۲ ش که مناظرهٔ معروف علامه با فیلسوف بزرگ غرب «برتراند راسل» در جریان بود، روزنامهٔ اطلاعات تصمیم گرفت مطلبی را در مورد این مناظرهٔ مکتوب، با تصویر هر دو طرف به چاپ رساند. به همین منظور، طیّ تماسی از استاد درخواست می‌کند که عکس خویش را برای آن روزنامه، توسط یکی از اطرافیان بفرستد. روز بعد، استاد شخصاً دو قطعه عکس برداشته، به سوی ساختمان روزنامهٔ اطلاعات به راه می‌افتد. در بدو ورود به دفتر روزنامه، با توجه به ظاهر بسیار ساده‌اش و نیز عناد و ذهنیت منفی که عناصر وابسته به ساواک در روزنامه‌ها نسبت به روحانیت ایجاد کرده بودند، مورد بی‌توجهی و بی‌اعتنایی کارکنان روزنامه واقع می‌شود. سرانجام پس از مدتی سرگردانی به اتاق رئیس راهنمایی می‌شود. وی نیز پس از نزدیک به سه ربع ساعت صحبت با فرد دیگر و بی‌توجهی عمدی، با لحنی سبک به ایشان می‌گوید: بله، آقا چه می‌خواهید؟ آقا با سادگی خاصی پاسخ می‌دهد؛ عکسهای محمدتقی جعفری را آورده‌ام. وی ضمن استقبال از اینکه عکسهای استاد جعفری را به دست آورده است، به آقا

می‌گوید: عکس را بدهید و بفرمایید بیرون. در همین حین که استاد در حال بیرون رفتن بود، چشم رئیس به عکسها می‌افتد و با تعجب می‌پرسد: شما خودتان آقای جعفری هستید؟ استاد پاسخ مثبت می‌دهد و آن مرد نیز خجل از رفتار خویش، دستور می‌دهد تا از ایشان پذیرایی شود. [۱۲]

تبلیغ، بدون چشم‌داشت مادی

در خاطره دیگری از ایشان آمده است: علامه محمدتقی جعفری تنها یک منبع درآمد داشت و آن حق التالیف کتابهایش بود. استاد تا آخر عمر حاضر نشد حقوق‌بگیر جایی بشود و همواره می‌گفت: «بگذارید من با همین حق التالیفهای ناچیز آثارم بسازم و وقتی آزاد باشد تا به شما جوانها و نیازهای فکری‌تان برسم.» علامه برای هیچ کدام از سخنرانیها و کنفرانسهایش پول قبول نکرد، جز یک مورد که در سال ۵۹ پس از یک سخنرانی، چکی به مبلغ ۲۵۰۰ تومان برای ایشان ارسال شد که استاد ناچار شد آن را بپذیرد که البته علامه علت آن را این چنین بیان می‌دارد: «در سال ۵۸ یا ۵۹ که از شدت بی‌پولی نسخه خانم روی دستم مانده بود و نمی‌توانستم دارو بگیرم، یک چک دو هزار و پانصد تومانی برایم فرستادند و من قبول کردم. غیر از این یک مورد، من از هیچ سخنرانی یا تدریس، چه در تلویزیون یا رادیو یا دانشگاه، چیزی نگرفته‌ام».

تواضع

مرحوم علامه جعفری، درباره یکی از ملاقاتهایش با علامه طباطبایی (رحمه الله) خاطره‌ای شیرین دارد: «روزی به قصد دیدار علامه طباطبایی (رحمه الله) به منزلشان رفتم و در خانه را زدم. پیرمردی در را باز کرد. گفتم: آقا تشریف دارند؟ گفتند: بله. گفتم: به ایشان عرض کنید اگر حالشان مساعد باشد، به خدمت ایشان برسم. آن شخص رفت و پس از بازگشت مرا به یک اتاق راهنمایی کرد. پس از لحظاتی مرحوم علامه آمدند و پس از سلام و احوال‌پرسی گفتند: چون در حال تشرف به مشهد مقدس هستم، فرشهای اتاق را جمع کرده‌ایم. صبر کنید بروم و قالیچه‌ای بیاورم تا روی آن بنشینیم. من دست ایشان را گرفتم و گفتم: نیازی نیست و عبا را از دوش خود برداشتم و پهن کردم و گفتم: بفرمایید. آن انسان وارسته با یک قیافه ملکوتی که هرگز از یاد نمی‌برم، فرمود: در این موقع عمرم، درس آموزنده‌ای به من آموختی. من عرض کردم: این جمله هشداردهنده شما، خیلی آموزنده‌تر و سازنده‌تر از سخن من بود.

پیاده به کربلا همراه شهید نواب

استاد که مدتی در نجف اشرف با شهید نواب صفوی همراه بوده است، در مورد شجاعت و شهامت بی‌نظیر این شهید چنین می‌گوید: «هر دو جوان بودیم و هر دو به نوعی، تهجد و شب‌زنده‌داری و زیارت را دوست داشتیم. در حوزه نجف در خدمت مرحوم شیخ مرتضی طالقانی (رحمه الله) شاگردی می‌کردیم و از علامه شیخ عبدالحسین امینی (رحمه الله) (صاحب الغدير) درس ایمان و ولایت می‌آموختیم.

روزی شهید نواب صفوی (رحمه الله) پیشنهاد کرد که از نجف تا کربلا برای زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) با ما هم برویم. موافقت کردم و بعد از ظهر یکی از روزهای پاییزی به راه افتادیم. هوا تقریباً تاریک شده بود که ما در راه نجف به کربلا قرار گرفتیم و هنوز بیش از چند کیلومتر از شهر دور نشده بودیم که مردی تنومند و قوی هیکل از اعراب بیابان نشین جلوی ما را گرفت و با صدایی خشن به ما فرمان ایست داد.

در زیر نور مهتاب، خنجر آذین شده‌ای را که مرد عرب بر کمر داشت، دیدم و یگه خوردم؛ اما سید، آرام ایستاد. مرد عرب با خشونت گفت: هر چه دینار دارید از جیب‌هایتان بیرون آورده، تحویل دهید. من ترسیده بودم و می‌خواستم آنچه دارم تحویل دهم که یک مرتبه متوجه شدم شهید نواب صفوی با چالاکی، خنجر مرد عرب را از کمرش بیرون کشیده، برق آن را جلوی چشمان آن مرد مهاجم قرار داد، و با قدرت، نوک خنجر را نزدیک گلویش قرار داده و با کمال شهامت به او گفت: ای مرد! با خدا باش و از خدا بترس و دست از زشتیها بردار!

من از سرعت عمل و شجاعت بی نظیر سید متحیر شده بودم و مات و مبهوت به هر دوی آنان نگاه می‌کردم. با دیدن این وضعیت، مرد عرب با کمال شرمندگی ما را به چادرش جهت استراحت دعوت کرد. نواب صفوی فوراً دعوت او را پذیرفت. برای من تعجب آور بود، به سید گفتم: چگونه دعوت کسی را می‌پذیری که تا چند لحظه قبل می‌خواست اموال ما را غارت کند؟ سید گفت: اینها عرب هستند و به میهمان ارج می‌نهند و محال است خطری متوجه ما باشد.

آن شب من و نواب به چادر مرد عرب رفتیم و سید آرام خوابید؛ اما من تا صبح نگران و بیدار بودم و تمام شب در این اندیشه بودم که ممکن است مرد عرب هر دوی ما را نابود کند. سید، نیمه شب برای نماز برخاست و با آوایی ملکوتی با خدای خویش به راز و نیاز پرداخت و فردای آن روز با هم عازم کربلا شدیم. ...

این خاطره، در طول پنجاه سالی که از آن بزرگ‌مرد به خاطر دارم، همیشه نوازشگر روح و روان من بوده است. هنگام شهادتش، اشک بی‌اختیار بر دیدگانم جاری گشت و با تمام وجود فراق یاری وفادار و مردی الهی را حس می‌کردم. [۱۳]

در اندیشه نیازمندان

از استاد جعفری برای ایراد سخنرانی در یک جلسه دعوت شده بود. پس از پایان سخنرانی، شخصیت مهمی که در آن جلسه حضور داشت، به جهت قدردانی از ایشان، با احترام تمام خواست مبلغ یک میلیون تومان به ایشان اهدا نماید؛ اما در قبال تقاضای او فرمودند: من نیازی به این پول ندارم. این مبلغ نزد شما باشد و اگر احیاناً افرادی به جهت گرفتاری مالی به من مراجعه نمودند، نامه می‌دهم و شما مبلغ تعیین شده را به آنها بپردازید. بعد از آن،

افرادی با یادداشتهایی از استاد جعفری، به محلی که پول در آنجا سپرده شده بود، مراجعه نموده، مبالغی را دریافت می کردند. فردی که مبلغ یک میلیون تومان را به این کار اختصاص داده بود، با مشاهده این عمل استاد، مبلغ پنج میلیون تومان دیگر نیز به پول اضافه کرد. بدین ترتیب، تمام مبالغ مزبور، طی مدتی با یادداشتهای ایشان به افراد نیازمند پرداخت شد.

صبر و وفای به عهد

امام علی (علیه السلام) فرمود: «الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَّى وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَى» [۱۴] بحث تعهد در افکار و اعمال او بسیار مهم بود. ایشان معتقد بود: اساسی ترین عامل شکست انسان در دوران ما، بی اعتنائی به موضوع تعهد است. فرزند علامه جعفری می گوید: ما یک خواهری داشتیم در سن ۳۸ سالگی سرطان گرفت و در پاییز ۷۲ به رحمت خدا رفت. در حال انجام مقدمات کفن و دفن ایشان بودیم. تصمیم بر این شد که مراسم تشییع را یک روز به تأخیر بیندازیم تا بستگان و آشنایانی که در شهرستان هستند، بتوانند حضور داشته باشند. علامه همان روز ۱۰ صبح در دانشگاه امام صادق (علیه السلام) سخنرانی داشتند و چیزی به ساعت سخنرانی شان نمانده بود، گفتند: حالا که تشییع برای فردا موکول شده است، تا شما مشغول کار مقدمات هستید، من بروم سخنرانی را انجام بدهم و برگردم. این در حالی بود که پدر بین فرزندان این خواهرمان را بیش تر از همه دوست داشت و با اینکه از مرگ ایشان خیلی متأثر بودند، جلسه سخنرانی شان را ترک نکردند و پس از پایان جلسه در پاسخ به اصرار دانشجویان برای ادامه جلسه، اظهار کرده بودند که مصیبتی برایشان پیش آمده و دخترشان وفات کرده است. این مصداق بارز تعهد و نظم ایشان است. [۱۵]

بوسیدن دست همسر

روزی بین استاد و همسرش اختلافی جزئی پیش آمد و عبارات نسبتاً تندی در این میان رد و بدل شد. پس از گذشت لحظاتی چند، هنگامی که استاد عازم رفتن به بیرون از منزل بود، با نهایت تواضع آمد و دست همسرش را بوسید و عذرخواهی کرد. [۱۶]

قدردانی از همسر فداکار

وقتی استاد جعفری در سال ۱۳۷۲ ش همسرش را از دست داد، با نهایت تأثر اعلام کرد: «همه چیز من از دست رفت.» پس از آنکه پیکر همسرش به خاک سپرده شد، در جمع بستگان، آشنایان و ارادتمندان، از آن بانوی بزرگ و فداکار چنین تجلیل کرد: «دورانی که در نجف گذراندیم، ایشان با کمال آرامش و تحمل با ما همکاری می کرد و بعد دوران مشهد بود و بعد هم دوران تهران. در اینجا از ایشان تشکر و طلب عفو می کنم؛ چون خیلی خیلی گذشت کرد. من اینجا از خداوند متعال برای همه گذشتگان مان، برای همه آن زنها که در پروراندن علامه حلیها، شیخ انصاریها و ابن سیناها نقش داشته اند، تشکر می کنم.

پروردگارا! این بانو را با فاطمه زهرا (علیها السلام) محشور بفرما! این شب، اولین شب ورود او به خاک است. او را به ملاقات ائمه اطهار (علیهم السلام) و مخصوصاً فاطمه زهرا (علیها السلام) مشرف بگردان.» [۱۷]

کرامات معنوی

علامه جعفری در عرصه توحید، توکل و خداشناسی با تمام وجود به این جمله امام حسین (علیه السلام) باور داشت که: «إِلَهِي مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى غَنَكَ مُتَحَوِّلًا» [۱۸] خدایا چه دارد آنکه تو را ندارد و چه ندارد آنکه تو را دارد! به راستی محروم است آنکه به جای تو به دیگری راضی شود و به طور حتم زیانکار است کسی که از تو به دیگری روی کند».

و طبق همان باور عمل می کرد. روزی علامه جعفری سوار تاکسی شده بودند. در مسیر راه نفس عمیقی کشیده و از ته دل و عمق وجودش که ریشه در ایمان راستین به لطف حضرت حق داشت، می گوید: ای خدای من!

راننده تاکسی با اعتراض گفت: مگر خدا فقط خدای شماست!! ایشان در جواب فوراً دو بیت ناب توحیدی از سعدی می خواند که:

چنان لطف او شامل هر تن است

که هر بنده گوید خدای من است

چنان کار هر کس به هم ساخته

که گویا به گیری نپرداخته [۱۹]

غذای ناپاک و بوی عفونت

به گواهی تاریخ و تجربه دانشمندان علوم اسلامی، غذای پاک و حلال زمینه رشد و تعالی را به دنبال دارد و در مقابل، غذای ناپاک و حرام، بستر فساد و خلاف را در وجود افراد فراهم می آورد.

در کشور نروژ ماجرای جالبی روی داد: شبی یکی از دوستان دکتر غلامرضا جعفری (فرزند استاد) او و استاد را برای شام به منزل خود دعوت کرد. استاد و فرزندش در موقع مقرر به آنجا رفتند. هنگام شام، استاد ناراحت شد و

گفت: بوی تعفن می‌آید! هر چه به او گفته شد که تعفنی در کار نیست، نپذیرفت. سرانجام دکتر غلامرضا جعفری برخاست و همراه پدر، شام‌نخورده از آنجا خارج شدند. صبح روز بعد دکتر جعفری با آن دوست تماس گرفت تا عذرخواهی کند؛ اما با کمال تعجب دوستش گفت: برای شام شب گذشته نتوانستم مرغ ذبح اسلامی تهیه کنم، به ناچار از مرغهای معمولی استفاده کردم. از اینکه داشتم مرغ نجس به استاد می‌دادم، بسیار ناراحت بودم و خیلی خوشحال شدم که ایشان شام نخوردند!

راز این همه توفیق

علامه جعفری راز توفیقات خود را با ذکر خاطره‌ای از دوران طلبگی بازگو کرده است. او می‌گوید: ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشنها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را نیز مجلس سوگواری می‌گرفتیم.

شبی با ولادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) مصادف شده بود. اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و شربتی می‌خوردیم. آن‌گاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم. آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد و خرمایان (۱۰ تا ۲۱ مرداد) که در نجف هوا خیلی گرم می‌شد. گرما واقعاً کشنده بود. وقتی می‌خواستیم بروم تا از حجره کتاب بردارم، مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور برمی‌دارم. در اقل وقت و سریع!

ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، مدیر مدرسه‌مان، به آقا شیخ حیدر - که معدن ذوق بود - گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفی داری، بگو! ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها؛ زیباترین دختر روزگار». گفت: آقایان! من درباره این عکس از شما سؤالی می‌کنم. اگر شما را در این شرایط تجرد طلبگی و غربت، مخیر کنند بین اینکه با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید (از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شد و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد)، یا اینکه جمال امام علی (علیه السلام) را مستحبات زیارت و ملاقات کنید، کدام را انتخاب می‌کنید؟ سؤال، خیلی حساب‌شده بود. ازدواج با دختر حلال بود و زیارت امام علی (علیه السلام) هم مستحبی. گفت: آقایان! واقعیت را بگویید. جانماز آب نکشید. عجله نکنید. درست جواب دهید.

اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود، با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوییم نری به مادرت بگوییها؟ معلوم شد نظر آقا چیست. شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت! همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ حیدر! اختیار داری، وقتی مدیر مدرسه این‌طور فرمودند، مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوییم؟ آقا فرمودند: دیگه! خوب در هر تکه خنده راه می‌افتاد.

نفر سوم گفت: آقا این روایت از امام علی (علیه السلام) معروف است که فرموده‌اند: «يَا حَارِثَ هَمْدَانٍ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي» [۲۰] ای حارث همدانی! هر کی بمیرد، مرا ملاقات می‌کند.» پس ما ان شاء الله در موقعش جمال امام علی (علیه السلام) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده. خوب اهل ذوق بودند. واقعاً سؤال مشکلی بود. یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفתי زیارت آقا مستحبی است؟ گفתי آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت: والله چه عرض کنم. (باز هم خنده حضار).

نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، به خود لرزیدم و با خویشتن زمزمه کردم: چه آزمون حسّاس و بزرگی است! آیا به راستی سزاوار است لحظه‌ای دیدار با نخستین امام معصوم شیعیان را با آن حالت فناپذیر و آلوده مبادله کنیم؟!

بدون اینکه تصویر را از نظرم بگذرانم، از جا برخاستم و جلسه را ترک کردم و مورد اعتراض آن جمع واقع شدم؛ ولی اعتنایی نکردم و خود را با ناراحتی به حجره رساندم. به دلیل گرمای خشن و هوای خفه‌کننده در حجره را گشودم؛ ولی داخل نشدم. روی پله نشستم، در حالی که سرم را به دیوار تکیه داده بودم، به خواب رفتم. ناگهان در عالم رؤیا خود را در سالنی بزرگ یافتم که عده‌ای از علمای سلف در آن حضور داشتند و در صدر جلسه یک کرسی دیده می‌شد و حضرت علی (علیه السلام) بر روی آن نشسته بودند و قنبر غلام آن حضرت، مالک اشتر و ... نیز همراه آن مولای پرهیزکاران بودند. امام مرا مورد خطاب قرار داد و با نام به محضر خویش فرا خواند. دیدم آن حضرت مرا مورد لطف و محبت قرار دادند. من نیز امام را با همان ویژگیهایی که در روایات خوانده بودم، دیدم و محظوظ گشتم. در همین حال بیدار شدم و متوجه شدم از لحظه قرار گرفتن کنار درب حجره تا ملاقات و بیدار شدن حدود هشت دقیقه طول کشیده است. با حالتی وصف‌ناپذیر خود را به جلسه آقایان رساندم و دیدم هنوز سرگرم آن تصویرند. کاغذ رسیده دست نفر نهم یا دهم. رنگم پریده بود. نمی‌خواستم ماجرا را بگویم. اصرار کردند و من بالاخره ماجرا را شرح دادم. خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را! خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا دیگر از این شوخیها نکن. ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است. [۲۱]

ایشان گفته است: بعد از جریان دیدار با امام علی (علیه السلام)، کتابها را که باز می‌کردم، فکر می‌کردم اینها را قبلاً خوانده‌ام و همه اینها به خاطر خلوص نیت و تهذیب نفس بوده است. همچنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» [۲۲] هیچ بنده ای چهل روز را با اخلاص بسر نیاورد جز آنکه چشم های حکمت از قلب او به زبانش جاری می شود».

استاد محمّد تقی جعفری، فیلسوف و اندیشمند بزرگ دنیای اسلام، پیش از ظهر دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۷۷ در سنّ ۷۳ سالگی، در اثر سکتۀ مغزی در بیمارستان «لیستر» لندن به دیار باقی شتافت. پیکر این عالم فرزانه در جوار امام رضا(علیه السلام) به خاک سپرده شد.

آثار علمی و فکری

علامه جعفری با اشراف به فقه، فلسفه، هنر و زیبایی‌شناسی در اسلام و نیم قرن فعالیت علمی و پژوهشی، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب و رسالۀ علمی تحریر کرد. [۲۳] آثار علامه جعفری حوزه‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد که برخی از آنها عبارت‌اند از: اخلاق، فلسفه و کلام، فقه (رسائل فقهی)، انسان‌شناسی، فلسفۀ علم، قرآن‌پژوهی (حرکت و تحوّل از دیدگاه قرآن، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، انسان در افق قرآن، عرفان، ادبیات، بررسی آثار متفکران غربی، ائمه(علیهم السلام) (نیایش امام حسین(علیه السلام) در عرفات، امام حسین(علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۲۷ جلد و ...

پیامی از عالم برزخ

یکی از بستگان نزدیک استاد در خواب دید که در برابر علامه عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ ق) - صاحب الغدير - نشسته است. علامه امینی پرسید: آیا شما جعفری را می‌شناسید؟ گفت: آری. علامه گفت: نامه‌ای می‌دهم، به ایشان بدهید. پرسید: اجازه دارم نامه را باز کنم و بخوانم؟ وقتی پاسخ مثبت شنید، در نامه نظر انداخت، دید خیلی معنوی و ملکوتی است. به قدری نورانی بود که حالی خاصّ پیدا کرد. علامه امینی با تأکید گفت: این نامه را بدهید به جعفری و به ایشان بگویید: ما اکنون در عالم (برزخ) دیگر نمی‌توانیم کاری بکنیم؛ ولی شما در آن دنیا در میدان کار هستید و می‌توانید درباره‌ی امیر المؤمنین(علیه السلام) کار کنید. [۲۴] به این ترتیب، کار «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» آغاز شد و تا پایان عمر استاد ۲۷ جلد از آن منتشر شد. ایشان در این اثر، برتری معارف اهل بیت(علیهم السلام) را بر علوم رایج غرب اثبات کرده است.

و معروف‌ترین اثر ایشان «تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی» است که علامه آن را در طول شش سال تلاش بی‌وقفه (۱۳۴۸ - ۱۳۵۳ ش) به سامان رساند و اصول جهان‌بینی جلال الدین مولوی در مثنوی را تبیین کرده است. علامه با اعتقاد و تصریح به اینکه مثنوی یکی از درخشان‌ترین تجلی‌گاه‌های فرهنگ اسلامی است، این ویژگی را در شرح خود باز نموده و در عین حال، از نقد اظهارات و آرای مولوی غفلت نورزیده است. ایشان در عین حالی که اندیشه‌های مفید مثنوی را - که تجلی عمیق فرهنگ اسلامی با استشهاد به دو هزار و دویست آیه و پانصد حدیث است - شرح و تحلیل نموده و از افراط و تفریط در مورد مثنوی جلوگیری کرده، بیش از یکصد انتقاد جدّی نیز به مثنوی وارد کرده است.

علامه از منظر اهل نظر

علامه امینی: صفا و خلوص علامه محمدتقی جعفری نکته بارز شخصیت وی محسوب می‌شد. آنان که با او محشور بودند، نمی‌توانند صفا، خوش‌قلبی، خوش‌ذوقی و شوخ‌طبعی او را فراموش کنند. هر کسی از هر گروه و قشری که بود، خواه باسواد و خواه بی‌سواد، در اولین برخوردش از صفا و روحیه بالای وی لذت می‌برد. علامه امینی (رحمه الله) که علامه جعفری در نجف با او ارتباط نزدیک و صمیمی داشت - درباره صفای درونی و نشاط روحی علامه جعفری می‌فرماید: «می‌دانید چرا من علامه جعفری را بسیار دوست دارم؟ برای اینکه با این وضع علمی، از نظر صفای باطن، گویی تازه به دنیا آمده است.» [۲۵]

آیت الله میلانی: آیت الله محمدهادی میلانی در اجازه‌نامه اجتهاد علامه، وی را چنین ستوده است: «نور چشم من، علامه گران‌قدر، حجت الاسلام والمسلمین حاج میرزا محمدتقی جعفری - دامت تأییداته - مدت زیادی از عمرش را در تحصیل معارف حقه الهی صرف نمود و کوشش و اجتهاد در بالا بردن علوم دینی کرد و در دروس فقه و اصول من محققانه و موشکافانه حضور یافت، سپس بحمدالله تعالی از علوم اسلامی به مرتبه‌ای بالا و در اجتهاد به مقامی رفیع دست یافت ...» [۲۶]

از منظر رهبر انقلاب: مقام معظم رهبری > در مورد علامه جعفری می‌فرمود: «علامه فرزانه و متفکر و فیلسوف و ادیب نامدار، آیت الله آقای حاج شیخ محمدتقی جعفری تبریزی (رحمه الله) عالم بزرگ و متعهد در طول بیش از ۴۵ سال - از هنگامی که پس از تکمیل تحصیلات عالی و ممتاز خود قدم در وادی تألیف و تحقیق و تعلیم نهاد - آثار علمی بارز و پدید آورد و تفکر فلسفی را در دایره‌ای وسیع از مستفیدان و تحسین‌کنندگان جهانی خود، ارتقا بخشید. پس از پیروزی انقلاب نیز همواره افکار سازنده او در زمینه معارف دینی و نگاه فلسفی به مسائل اسلامی، با استقبال فرزندگان و تشنگان علم و معرفت روبه‌رو می‌گشت. سخنرانیهای پرمغز این دانشمند عالی‌قدر که سرشار از نکته‌های عمیق و درسهای به یاد ماندنی برای نسل جوان و دانش‌پژوه کشور بود، در شمار حسنات علمی و فکری دوران حاضر محسوب می‌گردد.» [۲۷]

ایشان همچنین فرمود: «من وقتی تشییع جنازه ایشان و این هیجان مردم و کارهای گوناگون دیگر را دیدم، گفتم واقعاً این اثر اخلاص بود و اثر اخلاص همین است. وقتی کسی کاری را محض رضای خدا و به خاطر اهدافی مقدس انجام می‌دهد، خدای متعال هم نمی‌گذارد که بار او بر زمین بماند و ضایع بشود و بلافاصله پاداش آن را می‌دهد.» [۲۸]

آیت الله شهید سید محمدباقر صدر: شهید صدر در نامه‌ای به علامه جعفری چنین نوشت: «به پیشگاه برادر بزرگوار و پناهگاه آرزوها، فقیه اصولی، فیلسوف متکلم، حجت الاسلام والمسلمین علامه شیخ محمدتقی جعفری! با

شادمانی، نامه ارجمند شما را زیارت و با تمام اندیشه و عواطفم آن را قرائت کردم. چگونه آن را مشتاقانه نخوانم، در حالی که آن شعاعی است از نور کسی که بر جهان اسلام با علم و فضل و نظریات و تحقیقاتش نورافشانی می‌کند؟ جانم به فدای شما ای برادرم!» [۲۹]

پروفسور ولقاریس، رئیس دانشگاه الهیات آتن «روی هم رفته بایستی گفت: علامه جعفری از شخصیت‌هایی بوده که در جهان بسیار نادرنند. او مرجعی بود پیامبرگونه. با وجود گرایش شدید مذهبی‌اش و رسوم و اصول حاصل از آن، ندای استاد جعفری، ندایی بود در دل جهان وحشی امروز، هشدار بی‌مضمون که «جهان از مسیر انسان‌دوستی و ارزشهای مذهبی که برادری و دلسوزی را تبلیغ می‌کنند و جهانی می‌سازند که فطرت راستین انسان را پرورش می‌دهد، منحرف شده است.» علامه جعفری هرگز کسی را محکوم نمی‌کرد. او قاضی نبود؛ بلکه یک معلم بود. به خاطر دارم که یک بار از ایشان خواستم نظر خود را درباره جوامع غرب برایم بگویند. سؤال برای ایشان غیرمنتظره بود؛ اما در پاسخ گفتند: انسان غربی در تلاش برای فوق بشر شدن، نتیجه‌ای به جز غیر بشر شدن نگرفته است؛ زیرا از خدا دور شده و صرفاً بر منطق و تواناییهای خودش تکیه دارد. استاد جعفری ایمان به خدا را با منطق بشری در هم آمیخته بود. [۳۰]

[۱] خبرگزاری فارس ۹۰/۸/۲۲، سیزدهمین سالگرد علامه.

[۲] چراغ فروزان، استاد علامه آیت‌الله محمدتقی جعفری تبریزی، وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۷ ش، ص ۳۴ و ۱۲۶ و ۱۶۵.

[۳] فروغ دانایی، حسن مدرس، انتشارات کشر، کاشمر، ۱۳۹۰ ش، ص ۷.

[۴] سایت پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)، به آدرس www.rbo.ir، بخش فرهیختگان تمدن شیعه.

[۵] روزنامه کیهان، ۱۳۷۷/۸/۲۸.

[۶] کیهان فرهنگی، ش ۱۴۷، آبان ۱۳۷۷، تو گویی پر گوهر دریاستی، ص ۷ و مصاحبه فرزند علامه جعفری.

[۷] همان، ص ۴.

[۸] أعلام الدين في صفات المؤمنين، حسن بن أبي الحسن ديلمی، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، قم، ص ۲۹۸.

[۹] مجله گلبیگ، آبان ۱۳۸۱، شماره ۳۵.

[۱۰] زندگی، تفکرات و آرای علامه محمدتقی جعفری، مؤسسه نشر آثار علامه جعفری، تهران، ص ۱۷.

[۱۱] کیهان فرهنگی، ش ۱۴۷، آبان ۱۳۷۷. تو گویی پرگهر دریاستی، ص ۵.

[۱۲] علامه جعفری (رحمه الله)، محمد رضا غیائی کرمانی، نشر پارسیان، قم، ۱۳۷۹ ش، ابن سینای زمان، ص ۷۸.

[۱۳] همان، ص ۸۶.

[۱۴] تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش ص ۲۵۲.

[۱۵] به نقل از علی جعفری فرزند علامه جعفری.

[۱۶] همان / ۵۴.

[۱۷] پایگاه اطلاع رسانی استاد محمد تقی جعفری (رحمه الله).

[۱۸] اقبال الأعمال، سید بن طاووس، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۳۴۹، دعای عرفه.

[۱۹] قصص الشعرا اسماعیل شاکر اردکانی، انتشارات فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، قم، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۱۴.

[۲۰] بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۶، ص ۱۸۰، باب ۷.

[۲۱] ره توشه راهیان نور، (ویژه ماه مبارک رمضان، ۱۴۱۹ ق)، گروهی از نویسندگان، ج دوم، صص ۱۱۳ - ۱۱۵.

[۲۲] عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، ابن بابویه، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۶۹.

[۲۳] علامه محمدتقی جعفری دارای ابعاد مختلفی بود و آثار او هم از یک سو حاکی از پشتکار و اشتغال دائم علمی و از سوی دیگر حاکی از وسعت مشرب، خردگرایی و پرهیز از تقلید، تعلقات دینی عمیق و علاقه او به علوم و معارف بشری به معنای عام کلمه است، چنانکه او از سویی به فلسفه (بیشتر فلسفه مشایی) علاقه داشت و از سوی دیگر اهل ذوق و شعر بود، از سویی به عرفان دلبستگی داشت و از سوی دیگر متوجه علوم نو و حقوق و اجتماعیات و فلسفه جدید بود. رویکرد او مجموعاً رویکردی استدلالی و منطق باور بود، و لذا چه در فلسفه اسلامی، چه در فلسفه جدید و چه در پرداختن به دیگر علوم و معارف، می‌کوشید از مسیر بحث استدلالی خارج نشود. همین علاقه به منطق و استدلال مبنای داوری او درباره آثار و آرای اشخاص بود.

[۲۴] علامه جعفری (رحمه الله)، ابن سینای زمان، ص ۴۰.

[۲۵] علامه جعفری (رحمه الله)، ابن سینای زمان، ص ۹۸.

[۲۶] کیهان فرهنگی، ش ۷، مهر ۱۳۶۳، ص ۳.

[۲۷] پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری، پیام به مناسبت درگذشت علامه آیت الله محمدتقی جعفری، ۱۳۷۷/۸/۲۵.

[۲۸] مجله: دیدار آشنا، آذر ۱۳۸۱، شماره ۳۰، علامه محمدتقی جعفری مشعل‌دار بزرگ فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۱۶.

[۲۹] کیهان فرهنگی، ش ۱۴۷، آبان ۱۳۷۷، ص ۴.

[۳۰] پایگاه اطلاع‌رسانی استاد محمدتقی جعفری.